

خدا جون سلام به روی ماهت...



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

بیگ نیت ۳

دردرس‌ساز تمام‌عیار

خوش‌بیار محل



لینکلن پیرس

نسترن فتحی



ناشر: پرتقال  
بیگ نیت، ددرساز تمام‌عیار  
جلد (۳) خوش‌بیار محل  
نوشته‌ی لینکلن پیرس  
ترجمه‌ی نسترن فتحی  
ویراستار: محمدهادی قوی‌پیشه  
دبیر مجموعه: رامتین فرزاد  
مدیر هنری: شگون شریفی  
گرافیکست جلد: حسین پاشازاده  
صفحه‌آرا: حسن محرابی  
لیتوگرافی: واژه‌پرداز اندیشه  
چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه  
نوبت چاپ: اول - ۹۵  
تعداد: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

راستی تا یادم نرفته راه‌های ارتباطی با ما:



۰۲۱-۶۲۵۶۴



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



www.porteghalpub.com



kids@porteghalpub.com

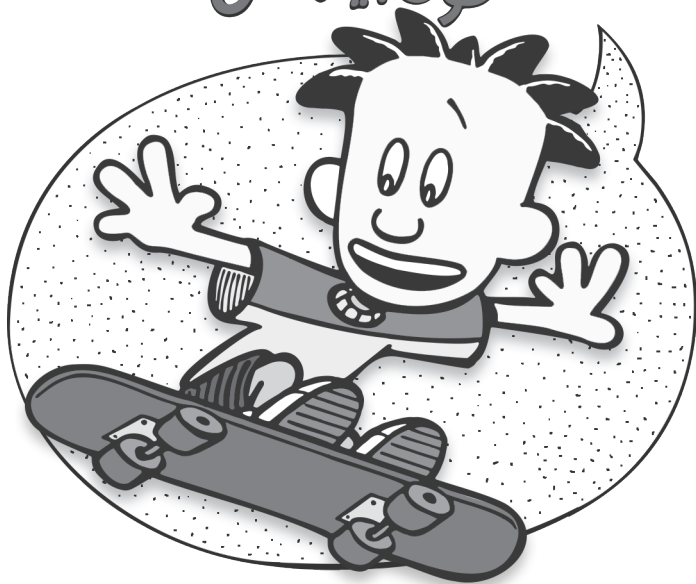


سرشناسه: پیرس، لینکلن Peirce, Lincoln  
عنوان و نام پدید آور: بیگ نیت: ددرساز تمام‌عیار:  
خوش‌بیار محل / لینکلن پیرس؛ ترجمه‌ی نسترن فتحی.  
مشخصات نشر: تهران: پرتقال، ۱۳۹۴  
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص، مصور.  
شابک: شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۱۱-۵  
شابک جلد: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۱۷-۷  
وضعیت فهرست نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: c2011 1st ed Big Nate On A Roll  
عنوان دیگر: خوش‌بیار محل.  
موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.  
شناسه‌ی افزوده فتحی، نسترن، ۱۳۴۶-، مترجم  
رده بندی کنگره: PS ۳۶۰۴/ی۴۹۶۱۳۹۴  
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶  
شماره کتاب شناسی ملی: ۶۱۰۴۳۹۶

# تکت

۳۰۰

در مسابقات عیار  
خوش بیار محل



پرفروش‌ترین اثر نویسنده‌ی نیویورک تایمز  
لینکلن پیرس ← نسترن فتحی

## مقدمه‌ی یک کودک ناشر!

خواهش می‌کنم بزرگ نشید!  
ما هم به روز مثل شما و هم سن و سال شما بودیم؛  
خوش حال بودیم و بی‌دلیل می‌خندیدیم!  
اما نمی‌دونیم کی بهمون یاد داد که:  
”بهتره زود بزرگ بشید؛ بزرگ شدن و بزرگ بودن، بهتره...“  
و امروز که بزرگ شدیم، مثل چی پیشمونیم!  
حالا دنبال به راهی می‌گردیم برای برگشتن...  
من می‌خوام برگردم  
اولین کاری که برای برگشتن انجام دادیم،  
راه‌انداختن به انتشارات کودک و نوجوان بود؛ **انتشارات پرتقال!**  
با انتشار هر کتاب خوب کودک و نوجوان،  
ما به قدم به شما نزدیک‌تر می‌شیم.  
منتظرمون باشید.  
ما برمی‌گردیم و با هم بازی می‌کنیم؛  
و از کودکی‌مون لذت می‌بریم.  
منتظر باشید...



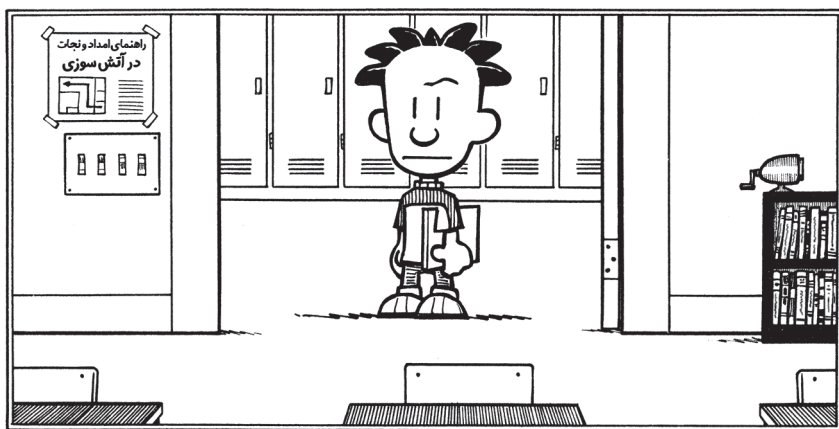
تقديم به

مامان و بابای خیلی عزیز



# فصل ۱

تا حالا دقت نکرده بودم که دفتر توییخ و موارد انضباطی چه قدر حوصله سَرَبَر است.



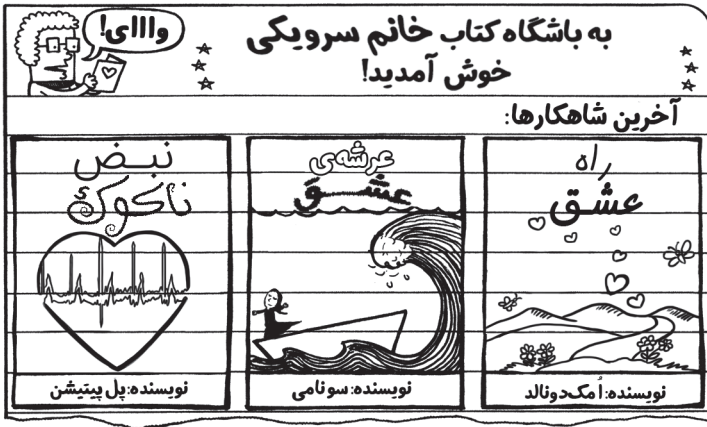




منظورم این است که خودِ اتاق از سوت و کوری، کلاً کپک زده. این‌جا فقط دوتا کاغذ چسبانده‌اند؛ روی یکی نوشته «لطفاً سکوت را رعایت کنید» و روی آن یکی هم برای کسانی که خنگ‌تر هستند، نوشته «حرف‌زدن ممنوع». حالا ما نخواستیم تلویزیون بگذارند این‌جا ولی اگر دوتا پوستر باحال هم به دیوار بزنند، نمی‌میرند.



دیدید چه‌طور کم‌تر از یک ثانیه جواب آدم را می‌دهد؟ باز هم توو کف یکی از آن کتاب‌های به‌دردنخورش است.



«می‌شه سه‌سوته برم کلاس هنر و پیام؟»

ابرویش را می‌اندازد بالا. «کلاس هنر؟ برای چی؟»



ابرویش می‌آید پایین. «نیت، مدرسه‌ی ۳۸ هیچ‌وقت دنبال این نبوده که دفتر تو بیخ و موارد انضباطی رو باحال کنه!»

جواب می‌دهم: «دقیقاً!»



بله، واقعاً جواب قانع‌کننده‌ای بود. احتمالاً خانم سرویکی امروز از دنده‌ی «حوصله‌ی چرت‌وپرت ندارم» بلند شده. بعضی وقت‌ها خوش‌اخلاق‌تر از این است، البته وقت‌هایی که فقط خودش و من باشیم. امروز سه‌تا بچه‌ی دیگر هم این‌جا هستند.



نام: بیت کوئینسی  
**مورد انضباطی:** آن‌قدر از دست بچه‌هایی که «بیت دوحنجره» صدایش می‌کردند عصبانی شد که همه‌شان را شل‌وپیل کرد. من که فکر می‌کنم اسم بدی رویش نگذاشته‌اند. البته این فقط نظر من است.

نام: لی آن فیستر  
**مورد انضباطی:** زیرپا گذاشتن قانونی که می‌گوید لباس‌های زننده نپوشید. علاوه بر این، کلاً بچه‌ی بی‌تربیتی است.





نام: چستر بودریک  
 مورد انضباطی: وقتی می‌خواست  
 نهارش را با اریک فلوری عوض  
 کند، اریک گفت نه. بعد چستر  
 یک هات‌داگ چپاند تووی دماغ  
 اریک. قبلاً نگفته بودم که چستر  
 یک جورهایی روانی است؟

نفر بعدی هم که خودم هستم! احتمالاً می‌خواهید بدانید  
 چه‌طور کارم به این‌جا کشیده. خب، این یک قضیه‌ی دونفره  
 بود. تقصیر من هم نبود؛ حتی یک‌ذره. همه‌اش تقصیر آرتور  
 بود. البته این وسط من تویخ شدم و هیچ بلایی سر آرتور  
 خرناس نیامد. داستانش طولانی است.





با شرکت  
من!

# زندگی واقعی!

زندگی  
واقعی

ماجراهای

پُر از هیجان

پُر از احساس

الف

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

همه چیز از دیروز شروع شد. وقتی مدرسه تعطیل شده بود...

آهان! قیمت تو همون  
بچه‌ای هستی که  
دنبالم!

آقای

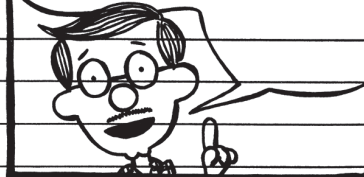
رزا ←



می‌تونی کمک کنی؟

دارم بچه‌ها رو جمع  
می‌کنم که صحنه‌ی نمایش  
مدرسه رو نقاشی کنن.

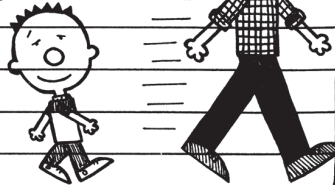
حتماً!

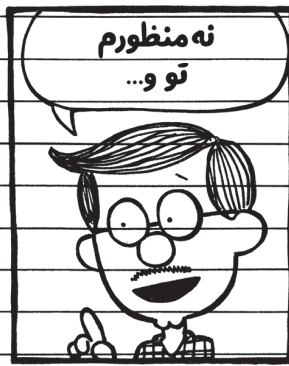


تابلوئه که آقای رزا به خاطر  
شاخ بودنم توو کارای هنری  
انتخاب کرده!

دنبالم  
بیا!

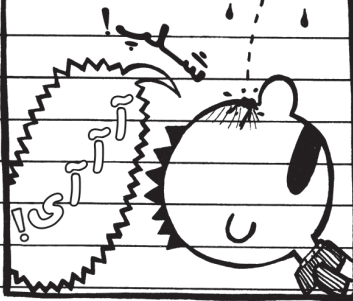
اما صبر کنید!  
زیاد تند نرید!



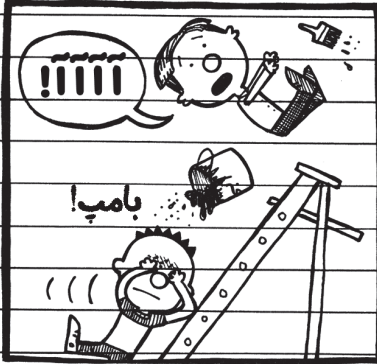




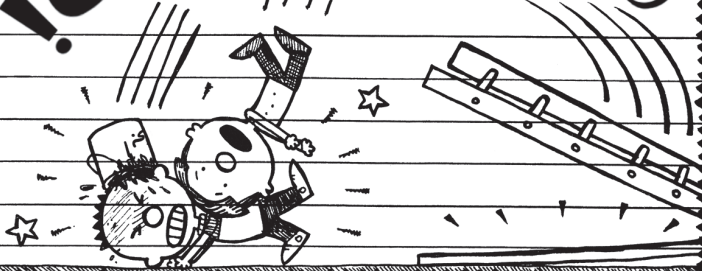
تاگهان...!



پیا آرتورا داری  
رنگ می ریزی  
رو سر من!



سپر در در! دنگ!







آرتور! حالت خوبه؟

وای  
خدایا!

آرتور  
حالش خوبه؟! حاش

ممكن بود آرتور  
آسیب بینه!

نیت مگه قرار نبود  
مواظب نردبون  
باشی؟

چرا  
ولی...

درسمو خوب بلدم:  
همیشه حق با  
آرتوره!

شاید تو بیخ بتونه به  
درس حسابی بهت بده!

خط  
خط

پایان

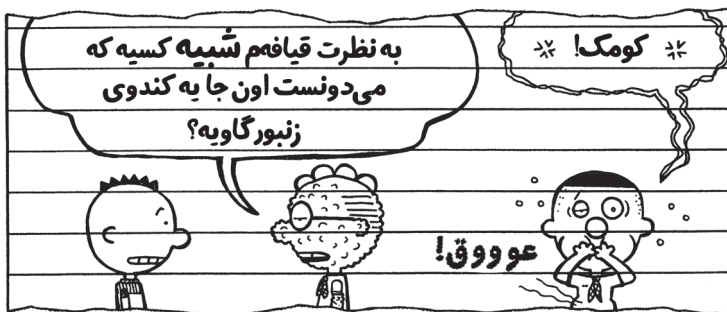
یک واقعیت ثابت شده: همیشه حق با آرتور است! بیایید با این واقعیت روبه‌رو بشویم. آرتور کمپوت شانس است. دوست‌داشتنی است. باهوش است. تووی همه‌چیز استعداد دارد. همه‌ی معلم‌ها دوستش دارند؛ بچه‌ها هم همین‌طور. حتی من هم ازش خوشم می‌آید و به خاطر همه‌ی این‌ها اصلاً چشم دیدنش را ندارم.

چه قدر این بچه  
رو مخ من راه می‌ره!



می‌دانید دیگر چه چیزی روی مخ من راه می‌رود؟ همین‌که به لطف آرتور تویخ شده‌ام و به جلسه‌ی پیشاهنگی هم دیر می‌رسم.

بله. من دیگر پیشاهنگی شده‌ام. قبلاً اصلاً دلم نمی‌خواست دوروبر پیشاهنگ شدن بچرخم؛ چون هر بار که فرانسیس و تدی از اردوی پیشاهنگی برمی‌گشتند، یا دچار مسمومیت غذایی شده بودند یا یک چیز بدتر از آن.

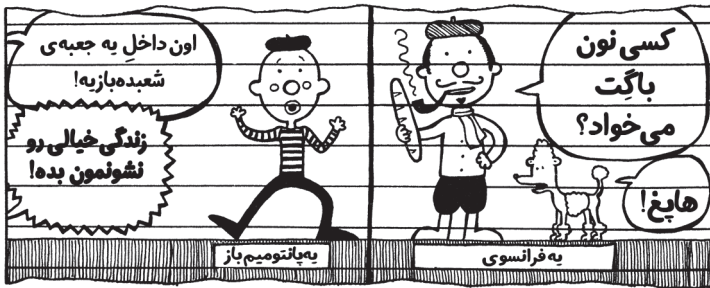


۱- پیشاهنگی یعنی شرکت توو برنامه‌های گروهی‌ای که خیلی نرم و زیرپوستی به بچه‌ها درس زندگی و تجربه‌های فراوان می‌ده؛ یه پیشاهنگ خوب کسیه که روحیه‌ی هم‌کاریش بالاست و چنتا مهارت به‌دردبخور هم داره، واسه این‌که هر جا رفت اون‌ی باشه که حسابی به درد می‌خوره!

اما بالأخره مخم را زدند تا امتحانش کنم. آن قدرها هم که فکر می‌کردم بستم نیست. چندتا بخش نجسب دارد که با چیزهای خوب دیگرش جبران می‌شود؛ مثلاً لباس پیشاهنگی. لباس پیشاهنگی حرف ندارد.



کلاهش خیلی باحال است. اعتراف می‌کنم تا قبل از این‌که پیشاهنگ بشوم، فکر می‌کردم این کلاه‌ها را فقط فرانسوی‌ها یا پانتومیم‌بازها می‌گذارند سرشان.



به هر حال، الآن دیگر جلسه‌ی پیشاهنگی شروع شده. شاید بتوانم خودم را به بخش دومش برسانم. شاید!...



ایول! از روی صندلی کنده می شوم و می دوم تووی راهرو تا به کمدم برسم. لباس پیشاهنگی را برمی دارم و می پرم تووی دستشویی تا بیوشمش. سی ثانیه ی بعد...

